

دین و دولت در ایران عهد آل بویه

دکتر مهدی نوری
عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

محمد بشردوست اطافور



فرهنگ ایلینا

سرشناسنامه: نوری، هادی ۱۳۵۶ -
 عنوان و پدیدآور: دین و دولت در ایران عهد آل بویه/
 هادی نوری، محمد بشردوست اطاقور.
 مشخصات نشر: رشت، فرهنگ‌ایلیا، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۸۹ ص.
 شابک: ۳ - ۵۴۹ - ۱۹۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 موضوع: دین و دولت -- ایران -- تاریخ -- ۳۲۰ - ۴۴۷ ق.
 موضوع: ایران -- تاریخ -- دیلمیان، ۳۲۰ - ۴۴۷ ق.
 شناسه افزوده: بشردوست اطاقور، محمد ۱۳۵۳ -
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ د ۹ ن / ۷۱۵ DSR
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۰۴۸۵
 شماره کتابخانه ملی: ۴۸۱۶۳۶۷



- دین و دولت در ایران در عهد آل بویه
- دکتر هادی نوری محمد بشردوست اطاقور
- چاپ نخست: ۱۳۹۶ ● شمارگان: هزار نسخه ● شماره: ۵۱
- صفحه‌آرایی: وحید باقری ● حروفچینی و آماده‌سازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا
- همه‌ی حقوق این کتاب محفوظ است.
- شابک: ۳ - ۵۴۹ - ۱۹۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸
- نشر فرهنگ‌ایلیا: رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی، خ صفایی، خ حاتم، شماره ۴۹
- تلفن: ۳۳۳۴۴۷۳۳ ۳۳۳۴۴۷۳۲ - ۰۱۳ ● دورنگار: ۳۳۳۲۱۸۲۸ - ۰۱۳

فهرست

۵	مقدمه
۱۵	بینش
۱۵	ادبیات تجربی
۳۴	ادبیات نظری
۵۸	نقد ادبیات موجود
۶۶	چارچوب نظری
۷۸	نتیجه گیری
۸۱	دین و دولت در عهد آل بویه
۸۶	تشیع
۸۸	تشیع زیدیه
۸۹	تشیع امامیه
۹۳	تشیع آل بویه
۱۰۰	دوره آغازین (۳۶۵ - ۳۳۳ هـ.ق.)
۱۰۹	دوره امپراتوری (۴۰۰ - ۳۶۵ هـ.ق.)
۱۵۴	دوره افول امپراتوری (۴۴۸ - ۴۰۰ هـ.ق.)
۱۶۱	نتیجه گیری
۱۶۶	جمع بندی
۱۷۴	منابع

مقدمه

دین و نوع مناسبات انسان در قیاس آن جزئی همیشگی از تاریخ عمومی بشر بوده است. انسان به نحو چاره ناپذیری به انواع شررها «دینی» بوده است. دین و دین گرایی در حیات بشری، در خلاء فردی و در انزوای کامل از محیط اجتماعی و نفی ارتباط با دیگران پدید نیامده است. اساساً دین، یا عجین است و تنها در جامعه تجلی می یابد و در حالی که بدان رنگ خاص می رسد، از آن تاثیر هم می پذیرد. مناسبات دولت و مذهب، از یک سو بر اساس نیاز دولت به «حفظ ثبات و امنیت جامعه» و از سوی دیگر، بر اساس «بازی قدرت میان دو طرف» تعریف می شود (شجاعی زند، ۱۳۷۶: ۲۹).

موضوع قابل طرح این است که کمتر دینی را می توان پیدا نمود که از لحاظ سیاسی خنثی باشد. زیرا هر دین و الهیاتی نگاه خاص نسبت به جهان ماورای طبیعی، هستی و انسان دارد و تلقی ادیان از عرصه های مذکور بر مسائل اجتماعی - سیاسی نیز اثرگذار است. با توجه به واضح بودن این مطلب در متون دینی ما، برخی از اندیشمندان غربی نیز به این حقیقت اشاره نموده اند. در حقیقت، مشروعیت پاسخی به این پرسشهاست که چرا یک گروه خاص حق حکمرانی بر

دیگران می‌یابد. در همین ارتباط ماکس وبر با تأکید بر نقش غیر قابل انکار دین در رابطه با دولت می‌گوید: اگر مشروعیت حاکمیت از طریق کاریزمای ارثی به تنهایی مقبول نیافتند، قدرت کاریزمایی مشروعیت بخش دیگری مورد نیاز است که به صورت هنجاری نمی‌تواند کسی جز «روحانیت» باشد. از جانب دیگر، می‌دانیم که دولت در سیر تکامل وجودی خویش سیاست‌گذاریهای وسیع را در اجتماع، حق خود می‌داند. نهادهای اجتماعی نیز براساس چنین حقی شکل می‌یابند. ینگونه، دولت پیوندی عمیق با حیات فردی پیدا کرده است. این رخداد با توجه به اراده سستی که او داراست، به واقعیت انسانی تبدیل شده است. ولی هر واقعیت انسانی در نظام ارزشی حاکم بر روابط فرد و محیط پیرامون، اقلأً حقانی نیست و تا مادامی که آن واقعیت در گستره جهان‌شناسی مؤمنانه تفسیر حقانی نیابد، از ارزش دینی برخوردار نخواهد شد (ایدرم، ۱۳۷۶: ۴۱).

به دلیل موقعیت فرانهادی دین در جامعه سستی، دین به مثابه خون در تمام اندام نظام اجتماع، از جمله سیاست، جریان است و تمام کارکردهای آن را تحت پوشش قرار می‌دهد. حتی در جوامع نرین، در عین تمایز ساختی و کارکردی و بسط یافتن کارکردهای نهادهای سیاست، باز هم سیاست مستغنی از دین نیست و دین از کارکردهای خاصی در قلمرو سیاست برخوردار است. بسیاری از محققان معتقدند بین دین و سیاست در جامعه سستی، پیرید و حکم وجود داشته است، حتی در ادیان تجزّی‌گرا، که از لحاظ نظری سیاست را - جدا از دیانت می‌دانند، اما در عمل، پیوند تنگاتنگی میان دین و سیاست وجود داشته است. در جوامع سستی، پیش از شکل گرفتن نهاد سیاسی مستقل به خاطر سلطه دین در عرصه‌های گوناگون جامعه، از جمله سیاست، ذهنیات مردم نیز از این وضعیت متأثر بود، به گونه‌ای که مردم برای تأمین نیازهای سیاسی خود، غالباً به دین مراجعه می‌کردند و از دین انتظار داشتند نیازهای مربوط به سیاست و حاکمیت شان را پاسخگو باشد. به اصطلاح پارسونز، این دین بود که کار ویژه نیل به

اهداف را انجام می‌داد و به همین دلیل، سیاست مبتنی بر دین و استوار بر استوانه‌های آن به مثابه یک ضرورت مطرح بود. «دین» و «دولت» در طول تاریخ، تعامل و شرایط گوناگون داشته‌اند. گاهی در مرجعی واحد جمع شده‌اند و گاهی در اثر برخی عوامل از هم جدا افتاده‌اند (آغاجری، ۱۳۷۹: ۹).

بر پایه آنچه گفته شد، باید اذعان کرد که دین و دولت به عنوان دو مقوله جمع همواره در تعامل با یکدیگر بوده و «دستاوردی» از یک سو در ازای برآورد ساختن «نیازی» از سوی دیگر مبادله کرده‌اند. بر خلاف تلقی رایج مبتنی بر تقابل دین و سیاست است که از منشاء تاریخی - جغرافیایی خاصی هم انتشار یافته، نسبت میان این دو سیاست در گذشته کمتر طبیعت دیالکتیکی و تخاصمی داشته است. آنچه رخ داده و معمولاً آن به نزاع میان دین و دولت تعبیر می‌شود، نوعاً یا کشمکش سیاستمداران دینی برای تصاحب قدرت بوده یا جدال و رقابت موالیان مذاهب معارض به مدلول اثرگذاری بر اقتدار حکام. البته نفی عدم تخاصم میان دین و دولت، لزوماً و در همه جا به معنی عدم تمایز میان آن دو نیست (شجاعی زند، ۱۳۷۶).

مایه امیدواری است که مطالعه تعامل دین و سیاست طی سالهای اخیر به عنوان حوزه‌ای جذاب و رو به گسترش، علاقمندان متعددی را به خود مشغول نموده است. عرصه‌ای که امروزه کانون اصلی منازعه میان پیروان تفکرات کولار و دین‌مداران است. در حوزه تئوریک هم مطالعه کارکرد بخشهای مختلف جامعه و ادراک چگونگی تعامل موجود بین آنها از جمله مباحثی است که از دیدگاه بخشی از متفکرین جامعه‌شناسی مانند کارکردگرایان ساختاری همواره حائز اهمیت بوده است و در همین ارتباط جامعه‌شناسان تاریخی نیز بی نصیب از نتایج و دستاوردهای حاصل از مطالعات کارکردگرایان ساختاری در تحلیل ساختارهای جوامع گذشته نمانده‌اند. می‌دانیم که حکومت‌ها به دلایل گوناگون خواهان حفظ قدرت هستند: گروهی به دلایل مادی، برخی به عنوان انجام وظیفه و عده‌ای به دلیل

اینکه خود را ذاتاً مستحق حکومت می‌دانند، سعی در تداوم حکومت خود دارند. صرف نظر از اینکه قدرت به چه دلیل و شیوه‌ای به دست آمده باشد، برای استمرار و نهادینه شدن، نیازمند دلایل اخلاقی و قانونی است تا مردم وجهی برای اطاعت از حاکمان داشته باشند. نهاد دولت به عنوان عالی‌ترین نوع قدرت در جامعه پدیدار می‌شود. به عبارتی دولت ظاهراً در رأس هرم و بالاتر از دیگر نهادهای اجتماعی قرار دارد ولی از نظر ساختار سازمانی ریشه در همین سازمانهای اجتماعی دارد و نوعی - ساکنانه و مستقل نیست که بتواند بدون شکاف و فاصله با جامعه مدت زیادی بایستد. بنابراین ساخت قدرت دولتی هیچگاه از منافع گروهها و شرایط جامعه جدا نیست و روانی متقابل بین آنها وجود دارد (بشیریه، ۱۳۸۵: ۲۰ - ۱۹).

از این منظر، یکی از مباحث همواره مطرح در پیرامون درک اشتimalat ابتدایی حکومت، تعیین تکلیف و شناسایی جایگاه دین و دولت در ارتباط با هم می‌باشد. بحث و گفت‌وگو درباره تأمل «دین» و «سیاست»، گاه در سطح جوهر و حقیقت دین و معرفت دینی مطرح است که با استفاده از روش کلامی ارتباط منطقی و مفهومی دین و سیاست مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که آیا بین آموزه‌ها و گزاره‌های بنیادی دین مانند اعتقاد در خدا و تشکیل حکومت منطقاً پیوند وجود دارد یا نه؟ و گاهی این بحث در سطح «دین» و «سیاست» تجلی یافته، در خارج و رفتار انسان‌ها به عنوان واقعیت تاریخی و اجتماعی قطع نظر از ارتباط مفهومی و منطقی آن دو لحاظ می‌گردد. در این رویکرد، با قطع نظر از ارتباط مفهومی و منطقی «دین» و «سیاست»، تعامل «دین» و «سیاست» در عالم واقع، به مثابه دو پدیده جمعی در کانون توجه دانش‌هایی همانند جامعه‌شناسی تاریخی، قرار می‌گیرد. به همین دلیل، بررسی جامعه‌شناختی «مناسبات دین و سیاست» مطالعه‌ای است که از منظر جامعه‌شناسی، با استفاده از ادبیات مستقل هر دو رشته و دستاوردهای عملی هر کدام، به شناسایی انواع تعامل میان آن دو در اجتماعات بشری می‌پردازد (الیاده، ۱۳۷۲: ۲۲).

توجه به این نکته حائز اهمیت است که جامعه ایرانی یکی از کهن‌ترین جوامع مذهبی مشرق زمین است و نظامات پایدار زندگی مبتنی بر عقاید دینی در کنار یک قشر صاحب نفوذ و قدرت با نام «علمای دینی» در آن ریشه کهن داشته است. در طول تاریخ ایران، جامعه ایران به عنوان یک جامعه دینی مطرح بوده است با این تفاوت که بر خلاف جوامع دیگر، دین در جامعه ایران در طول تاریخ یک نماد نبوده است، یک فراماده بوده است. به این معنا که دین صرفاً در تمایز ساختاری و نهادین با تفاوت و فاصله از نهادهای دیگر مانند نهادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تعریف نمی‌شده است بلکه دین فراماده‌ای بوده است که خود را در تمام نهادهای دیگر سرریز می‌کرده است (آغاچری، همان: ۸).

بنابراین، ضرورت این مطالعه را می‌توان در دینی بودن حیات اجتماعی جامعه ایران جستجو کرد. هر نظریه جامعه‌شناسانه‌ای که در تحلیل و بررسی خویش از این جنبه مهم غفلت ورزد و یا به نحوی آنرا نادیده انگارد، به یقین دچار انحراف در نتایج و نقصان در ارزیابی خواهد گردید، زیرا تاریخ و فرهنگ این جامعه با دین سرشته است. مهم‌ترین حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه ما همیشه پیرامون مسائلی گشته که مستقیم یا غیر مستقیم با دین یا شخصیت‌های دینی مرتبط بوده است. در ضرورت توجه به نقش دین در ارتباط با یکدیگر، می‌توان به حدیثی از پیامبر اسلام رجوع نمود، که می‌فرماید: «الدین و المُلک توأمان»؛ دین و پادشاهی، همزادند. شاعران و حکیمان ایرانی نیز با ارتباط برادرانه دین و دولت تاکید کرده‌اند. در اهمیت ارتباط این دو قلمرو، پوتسارک، مورخ یونانی یقیناً به نحوی شایسته این دغدغه همیشگی بشر را بیان می‌دارد آنجا که می‌گوید: «ساختن شهری بدون زمین آسان تر از ساختن دولتی بدون دین است» (دورانت، ۱۳۷۱: ۴۴۴). همچنین در شاهنامه می‌خوانیم:

چنان دین و شاهی به یکدیگرگرد	تو گویی که در زیر یک چادرند
نه بی‌تخت شاهی بود دین بجای	نه بی‌دین بود تخت شاهی بیای
چو دین را بود پادشاه پاسبان	تو این هر دو را جز برادر مخوان

با توجه به این شواهد و نمونه‌های دیگر در هر سلسله‌ای از دوره‌های تاریخی ایران، با توجه به شرایط مذهبی و نیروهای مؤثر اجتماعی عصر خود، دستگاه سیاسی گرایش دینی متناسبی با فضای عمومی جامعه در جهت اداره قلمرو خود در پیش می‌گرفت. این قاعده در رابطه با سلسله آل‌بویه به گونه‌ای ویژه قابلیت بررسی می‌یابد. یعنی ظهور دولتی شیعی مذهب در بستر عمومی تحت اراده مذهب خلافت اهل تسنن. می‌توان گفت که در طول دوران پس از اسلام در ایران، دوران آل‌بویه و بویژه دوره پادشاهی عضدالدوله در مقام نقطه اوج سیاستها و اهداف این حکومت، یکی از پیچیده‌ترین و پر تنش‌ترین دوره‌ها بوده است. یکی از نشانه‌های این پیچیدگی‌ها، آغاز و تعمیم مباحثات و موضوعات مختلف کلامی در میان فقه‌پژوهان و نأز و امکان یا امتناع تعامل دین با دولت از دید فقهای شیعه در این دوره است. اختلافات مذهبی میان گروه‌ها و فرقه‌های متعدد، شکل‌گیری مکاتب مختلف فکری، سرآوردن اندیشمندان و صاحب نظران از میان این مکاتب و سیاستهای حکومتی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری نوع نگاه حکومت به جریانات مذهبی بود. مرور تاریخ سیاسی شیعه مبین این واقعیت است که تشیع در جریان تحول تاریخی خویش، اندام‌های گوناگونی را به خود دیده است. اما از سده سوم به بعد، فرایند تحول و توسعه، سرانجام با تثبیت سه شاخه اصلی تشیع شکل نهایی به خود گرفت و هر یک از سه فقه بزرگ شیعی، یعنی تشیع زیدی، تشیع اسماعیلی و تشیع امامی، نمایندگی بخش از همان نظری و اجتماعی شیعی را به خود اختصاص داد. بنابراین، با توجه به اهمیت زیاد قرن‌های چهارم و پنجم هجری در فرهنگ و تمدن اسلامی و تأسیس دولت‌های مختلف شیعه در این دوران، بررسی مختصات سیاسی و فرهنگی هر یک، امری ضروری به نظر می‌رسد.

بر آمدن بویه‌یان، یکی از نقطه‌های عطف تاریخ دوره اسلامی ایران زمین و بویژه پیکاری است که ایرانیان در عمل و نظر علیه دستگاه خلافت آغاز کرده

بودند. فرمانروایی آل‌بویه دنباله نزدیک به دو سده ستهندگی و پیکار با دستگاه خلافت و اوج آن بود و با زوال دولت بویه‌یان و سقوط آن نیز کوشش‌های سرداران و سربازان ایرانی در خراسان، سیستان، آذربایجان، طبرستان و فارس، که بیش از دویست سال در برابر دستگاه خلافت و غلامان ترک پایداری کرده بودند، و همراه آن، کوشش‌های محافلی که قصد احیای فرهنگ و تمدن ایرانی را داشتند، بر باد رفت (ماطیابی، ۱۳۸۳: ۱۳۰).

از منظر دیگر، ادبیات شیعی در حکومت و التزامات سیاسی که آموزه‌های آن ایجاب می‌کند، راجع به بانی فقهی مذاهب شیعه در فراهم آوری موجبات دوری و یا نزدیکی به سیاست قدرت سیاسی را به میان می‌کشد. به هر حال اعتقاد به این که حکومت باید مبنای قوای شرع باشد و شرط اصلی مشروعیت یک حکومت، عمل نمودن آن به حرام و نهی است سبب شد اندیشمندان ایران و اسلام هریک در این باره قلمفرسایی نمود و تلاش نمایند تا به شیوه‌ای مدلل ماهیت حکومت را مورد بررسی قرار دهند. در چند مورد و چون آن را تشریح دارند. مهم‌تر اینکه شکل‌گیری حکومت آل‌بویه و تعلق خاطر آنان به باورها و آموزه‌های مورد تأکید شیعه در موضعگیری آنان نسبت به حکومت و تعامل با آن، دوره جدیدی از فقه سیاسی را در اسلام شیعی پدید آورد. در این راستا، شناخت مذهب تشیع و کارکرد آن در این دوره نقش مهمی در شناخت تحولات سیاسی و اجتماعی دارد که خود فرصت مطالعاتی دیگری می‌طلبد. اما بسنده است به منابع پژوهشی مورخان، ما را با کمبود خاص خود روبرو می‌سازد؛ بنابراین به سطح و وسعت بالاتری از مطالعات در این رابطه نیازمندیم تا بتوان به تبیینی شایسته از تعامل دو حوزه مورد نظر دست یافت. ما حاصل مسأله اینکه، در ایران سده‌های نخستین اسلامی مانند همه جوامع دیگر در آن روزگار، دین در عرصه سیاست، حضوری فعال داشته و سیاست نیاز به دین را بصورتی همیشگی احساس نموده است. این امر تأملات چندی را در ارتباط با کارکرد دین در قبال سیاست ایجاب

می‌کند. به بیانی موجز می‌توان گفت که شناخت نهاد مذهب در هیأت متولیان دینی و عملکرد آنان در این دوره نقش مهمی در شناخت تحولات سیاسی و اجتماعی آن دارد که در کانون توجه این تحقیق هم قرار خواهد داشت.

در همین راستا برای شناسایی الگوهای تعامل دو نهاد دین و دولت در عصر بویه‌یان این پرسش‌ها می‌توانند مطرح شوند که: آیا منابع تاریخی می‌توانند نشان دهند، این تعامل و همکاری باشند؟ مهمترین محورهای تعامل بین این دو نهاد کدام بود، است؟ وضعیت موضوعی که روحانیت می‌گرفت در ارتباط با حکومت چگونه بوده است؟ تا چه میزان شرایط تاریخی در تعامل بین روحانیت و حکومت نقش داشت؟ این تعامل یک سویه بود یا اینکه هریک از طرفین برنامه‌ها و راهبردهای خویش را داشت؟ لذا پرسش علمی که در اینجا مطرح می‌شود درباره نحوه تعامل دین و دولت است: «الگوی تعامل دین و دولت در ایران دوره آل‌بویه چگونه بوده است؟» اهمیت این سؤال با توجه به فرایندی بودن جوامع سنتی و حرکت آن از حالت بسیط به سوی پیچیدگی آنها، دو چندان می‌شود و گونه‌گونی‌های متعددی را می‌توان انتظار داشت. پاسخ به پرسشهای فوق و فهم کنش روحانیت در این دوران بدون توجه به واقعیتهای تاریخی و سیاسی جهان اسلام و مبانی فقهی و کلامی کاری ناشدنی و بیهوده است. زیرا پدیده‌های اجتماعی از موقعیتی انضمامی برخوردارند و تحلیل انرا هم انسان باعث شکل‌گیری خطای معرفت شناختی می‌گردد.

با این حال، مطالعاتی از این دست در ادبیات تاریخی ایران تا حد زیادی دچار کم‌توجهی و کم‌حوصلگی بوده است که این امر خود حکایت از کم‌مایگی سنت پژوهش و یا عدم تمایل در عرصه‌ای است که به درست یا غلط تعهدات خاصی را از هر دو سوی نهاد مذهبی یا سیاسی در پاسداشت جایگاهش از نقطه نظر تاریخی مورد مطالبه قرار می‌داده است. بهر حال با ظهور پاره‌ای تحولات چه در سطح نهادی - اجتماعی و چه در سطح آکادمیک بویژه پس از انقلاب، دغدغه

خاطر در رابطه با درک چگونگی تعامل این دو حوزه در سه دهه‌ی اخیر، به صورتی محققانه و شایسته، منجر به تولید آثاری هرچند ناکافی اما قابل تأمل در ارتباط با تاریخ بلند ایران گشته است. در این خصوص، مطالعه تاریخ مذهب شیعه و تظاهرات سیاسی آن با عطف توجه به اهمیتی که تفکر دینی در جامعه امروز دارا گشته، بررسی تاریخ سیاسی تشیع را جایگاهی ویژه بخشیده است. اینکه طایفه مذہبی در اقلیتی چون شیعه، که همواره در طول دوره‌های حکمرانی جماعت مذہبی در اکثریت اهل سنت، در محاق سلطه سیاسی آنان قرار داشته و حتی مورد آزار و بی‌مهری‌های مختلف واقع می‌گشت دارای چه نوع مؤلفه‌های سیاسی - اجتماعی بوده که توانست به صورتی درخشان توسط خاندانی به ظاهر گمنام در سیاست، مستقل از این رتبهت سیاسی عنصر ایرانی در تراز اول سیاست را پدیدار سازد. هم از این جهت که کم اطلاعی و سکوت در ارتباط با این دولت اصیل شیعی ایرانی را غفلتی تاریخی نسبت به تاریخ اندیشه سیاسی شیعه و ثمرات سیاسی فراموش شده‌اش می‌توان دانست. از سویی دیگر سعی بر این واقع شده تا در رابطه با ویژگیهای دولت شیعی آل‌بویه، رابطه دو سویه دین و دولت در آن عهد تأمل نموده و به پر کردن خلاء معرفتی این حوزه کمک بشود.

بطور حتم آگاهی از تجربیات و نوع مناسبات دین و دولت در عهد بویان خود می‌تواند الگویی در عصر حاضر حداقل از نقطه نظر تنویر افکار جمعی باشد اینکه به چه شیوه‌ای این خاندان توانستند از زیر چتر هژمونی فراگیر اهل سنت در روزگار خود بالیده و مدارایی سیاسی را سبب شوند که کمتر می‌توان تفسیری برای آن در تاریخ این سرزمین پیدا نمود. بنابراین، درک نوع تعامل دین و دولت در عهد آل‌بویه، به مثابه‌ی پاسخی به این پرسش محوری است که می‌تواند اقناع‌کننده این کنجکاوی باشد.

بر اساس این انگیزه‌ها، اثر حاضر بدنبال توضیح و توصیف نظام مند رابطه دین و دولت در عهد آل‌بویه می‌باشد. جستجو و نشان دادن مصادیق واقعی برای

هر یک از الگوهای تعامل تعریف شده در دوره فرمانروایی حکمرانان آل‌بویه، مقصد نهایی این اثر خواهد بود. در این مسیر تلاش خواهد شد تا در نهایت به تحلیلی از نوع روابط آن دو برای رسیدن به الگو یا الگوهای از تعامل دین و دولت نائل شویم و فرضی را که در این تحقیق در صدد بررسی آن هستیم (یعنی تسلط الگوی دولت سالاری در عهد آل‌بویه) تأیید یا رد گردد.